

# مناظره‌ای در موافقت و مخالفت با افزایش سن بازنشستگی

میدری: جامعه مدنی فعال شود/  
افزایش سن بازنشستگی را  
بها نه‌ای برای گفتمان‌سازی کنیم

امیدی: اصلاح نظام بازنشستگی از بدترین نقطه  
آغاز شد/ به نام کوچ‌سازی دولت را حقیر  
کردند

بیان فردا | گروه جامعه | افزایش سن | بازنشستگی | در روزهای اخیر  
| حواشی | و | جنجال‌های | بسیاری | را | به | دنبال | داشته است. در این  
میان گرچه اکثریت جامعه و حتی برخی از مسوولان فعلی کشور از این  
موضوع انتقاد کرده بودند، اما این تصمیم | موافقانی هم دارد که  
اجرای آن را درست میدانند. گروه جامعه رسانه | «بیان | فردا» | در  
راستای بررسی کارشناسی و به دور از جنجال‌های سیاسی به | بررسی  
| این | موضوع از منظر يك موافق و يك مخالف پرداخته است. | «احمد  
| میدری» اقتصاددان، مدیر اندیشکده مقابله با فقر و نابرابری | و  
| «رضا | امیدی»، جامعه‌شناس، صاحب‌نظر توسعه و سیاست‌گذاری اجتماعی  
به عنوان موافق و مخالف این تصمیم در مناظره بیان فردا به شرح  
نظرات خود در این خصوص پرداخته‌اند. آنچه در ادامه می‌خوانید متن  
مکتوب این مناظره است که ویدیوی کامل آن نیز در بیان فردا منتشر  
شده است.

□□

آقای | دکتر | میدری | تعابیری | درباره | موضوع | بازنشستگی | و |  
سندوق‌های | بازنشستگی | به | کار | می‌رود | که | از | آن | به | عنوان  
| بحران | یا | ابر | بحران | یاد | می‌کنند. | در | زمان | تصدی | گری | شما  
| در | وزارت | کار | مستندی | با | عنوان | «بمب | ساعتی» | ساخته | شد | که  
| نشان | از | دلمشغولی | برای | تغییرات | در | حوزه | بازنشستگی | داشت.

به همین منظور چگونه مساله بحران در بازنشستگی و به تبع آن صندوقهاي بازنشستگی را توصيف ميکنيد؟

ميدري: معمولا بحران در اقتصاد به سقوط نظام بانكي و نرخ ارز گفته ميشود. وقتي نرخ بيكاري و نرخ تورم از يك حدي بالاتر برود ديگر لفظ بحران را به كار نميگيريم چون اصطلاح خاص خود را دارند. به جاي استفاده از اين عبارات بايد ديد كه مشكل صندوقهاي بازنشستگی كجاست؟ در ايران صندوقهاي بازنشستگی چند مساله اصلي دارند. اول اينكه 24 ميليون شاغل در كشور داريم كه از اين تعداد بين شش تا هفت ميليون نفر بيمه بازنشستگی ندارند و تحت پوشش هيچ يك از صندوقهاي بازنشستگی ايران قرار ندارند. اين به آن معناست كه اگر اين افراد فوت كنند يا سالمند شوند به احتمال خيلي زياد فقير خواهند بود، از اين رو بايد بگويم كه تحت پوشش بيمههاي تامين اجتماعي بودن يك نقصان بزرگ است كه همه به آن اتفاق نظر دارند. مشكل دوم اين است كه وضع قوانين توسط سيستم نظام تامين اجتماعي، صندوقها را با كسري بوجه شديد مواجه کرده است كه هر سال بايد كمك بيشتري از دولت بگيرند.



برخي از اين قوانين ايراني هستند و در كشور ديگري آنها را نميبينيم. برخي ديگر هم در ديگر كشورهاي جهان وجود دارد. مثلا سخت و زيانآور بودن در ساير كشورها هم به رسميت شناخته ميشود يعني در آلودگي هوا، آلودگي صوتي و ... فرد بايد كمتر كار كند اما قوانين ما ميگويند كه اگر كارگري در محيط سخت كار ميكند بايد شرايط كار را براي او بهبود ببخشيم تا دو سال بعد اين فرد بتواند در شرايط عادي كار كند. اين موضوع به محملي تبديل شده تا گروههاي ديگر مدعي شوند كار آنها سخت و زيانآور است. به عنوان مثال پس از پلاسكو آتش نشاني را به

گروه‌های سخت و زیان‌آور اضافه کردند یا گروهی از خبرنگاران، صنعتگران و ... جزو مشاغل سخت و زیان‌آور هستند.

طبق آمار نسبت بازنشستگان که ابتدای دهه 80، حدود 10 درصد بودند؛ 50 درصد بازنشستگان جزو مشاغل سخت و زیان‌آور هستند. این یک قاعده عجیب است. این امتیازی است که نمایندگان مجلس به گروهی از کارخانه‌داران می‌دهند یا وزیرا برای عده‌ای قائل می‌شوند یا یک گروهی با فشار این امتیاز را می‌گیرد. این عادلانه نیست که بر اساس فشار یک گروه یا یک شخص سیاسی بخواهیم دست به یک صندوق که مشترک برای همه افراد است، ببریم.

از طرفی وراثت‌ها هم می‌توانند بعد از فوت حقوق بگیرند، فارغ از اینکه چه منابع درآمدی دارند لذا این یک سیستم بیمه‌ای نیست بلکه حمایتی است. در جامعه‌ای که سالمندان زیادی داریم که تحت هیچ پوشش بیمه‌ای نیستند چرا باید یک بخشی را حمایت کنیم که با اصول ناسازگار است؟ مشکل دیگری که وجود دارد این است که در صندوق‌ها بسیار تبعیض ایجاد کردیم که حق بیمه برخی از گروه‌ها را تا 70 درصد دولت پرداخت می‌کند در صورتی که طبق قانون تامین اجتماعی باید کمک دولت به همه اقشار یکسان باشد. چرا به یک گروه‌هایی تا 70 درصد کمک می‌کنیم اما به هفت میلیون نفر چیزی پرداخت نمی‌کنیم؟ این تبعیض ناروا مساله بسیار مهمی است که ما ایجاد کرده‌ایم و نیاز است درباره آن فکر کنیم.

کمک دولت به این صندوق‌ها یک نرْم جهانی است. این کمک در اوایل دهه 80، پنج درصد بود و الان به 25 درصد از بودجه عمومی رسیده است. می‌توانیم بر اساس کشورهای دیگر تا 30 درصد هم برسیم اما به شرط اینکه با وضع قوانین صحیح، میزان مستمري که به آن جمعیت هفت میلیون نفری پرداخت می‌کنیم کفاف زندگی آنها را بدهد.

یکی از مشکلاتی که داریم این است که حقوق یک بازنشسته اگر بخواهد مسکن هم تامین کند تنها برای 50 درصد از هزینه‌های زندگی است. در مجموع یکی از شرایطی که این صندوق‌ها باید داشته باشند کارآمدی است. طبق شواهد

مدیریت شرکت‌های تابعه، با اصول حفظ ذخایر صندوقها در دنیا بسیار متفاوت است و معمولا در دنیا صندوقها تا این اندازه بنگاه‌داری نمی‌کنند. بنابراین باید گفت که صندوقها «مساله» هستند که باید نام آن را تبعیض، عدم پوشش فراگیر، عدم کفایت زندگی برای بازنشستگان و کارآمدی گذاشت. صندوقهای بازنشستگی در ایران به يك مساله مهم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تبدیل شده‌اند و نباید از حل این مساله غفلت کنیم.

آقای دکتر امیدي شما مطلبی ارایه کردید تحت عنوان «مساله نظام بازنشستگی، نقد رویکرد و بحران» که شاید با زاویه نگاه دیگری مساله افزایش سن بازنشستگی را نقد کردید. می‌خواهیم با همان رویکرد در مقاله، بحث را شروع و این فضا را تشریح کنید.

امیدی: موضوعاتی از این دست حتی در فضای دانشگاهی کشور هم مساله‌ای غریب است و اساسا جزو واحدهای درسی آکادمیک نیست و به آن پرداخته نمی‌شود در حالی که مساله مهمی مثل نظام بیمه‌ای باید در چند رشته تحصیلی مثل حقوق، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و مدیریت گنجانده شود چون این موضوع باید از ابعاد مختلفی که دارد بررسی شود. در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی و به‌طور مشخص در بحث تحولات تاریخی برخی صاحب‌نظران يك جمله کلیدی دارند و می‌گویند: «تحولات سیاسی جوامع را می‌توانید حول بیمه اجتماعی در کشورها توضیح دهید» چون بیمه اجتماعی اساسا محل تلاقی قراردادهای مختلف اجتماعی و سیاسی است و تشکلهای مختلفی حول آن وجود دارند؛ چه در رابطه خود گروه‌های جامعه با یکدیگر و چه در نسبت جامعه با دولت و چه نسبت نیروهای سیاسی با هم. متاسفانه به رغم این اهمیت که باید وجود داشته باشد ما خیلی به آن نپرداخته‌ایم و بحثی درباره آن صورت نگرفته است.



در تحلیل موضوعات پیچیده از جمله نظام بیمه‌ای، جدا از اینکه چه عنوانی برای وضعیت نظام بازنشستگی بگذاریم، رویکردهای نظری متفاوتی در تحلیل مساله وجود دارد. نقدي که در آن مقاله نوشتم این بود که از اولین پژوهش در سال 1367 در سازمان برنامه و بودجه تا همین ماه‌های اخیر، اگر دو یا سه پژوهش را استثنا کنیم؛ به نظر می‌رسد نگاه غالب بر نظام بازنشستگی به لحاظ تحلیلی، با رویکردی به نام «بحران» شناخته می‌شود و راهکارهایی هم که از دل این تحلیل بیرون می‌آید منطبق با همین رویکرد است. نگاه این رویکرد به مساله بازنشستگی، یک نگاه فنی است. برخی از دلالت‌های نظری در رویکرد بحران می‌گویند اساسا نظام بازنشستگی و بیمه‌ای دیگر برای اقتصاد کارکردی ندارد و مثل وزنه‌ای به پای اقتصاد بسته شده است و باید دید که اقتصاد چگونه می‌تواند خود را از این وضعیت رها کند. از این رو مهم‌ترین راهکارهایی که حتی در فهم خود مساله می‌دهند؛ برخلاف ماهیت نظام‌های بیمه‌ای است که غالبا ماهیت اجتماعی دارند و حول مفاهیمی چون اقتصاد همبستگی و همبستگی اجتماعی، از اواسط قرن نوزدهم شکل گرفتند اما ما در تحلیل رویکرد بحران کاملا نگاه فردگرایانه داریم حتی در محاسبات خود می‌گویند اگر يك فرد از ابتدا حق بیمه‌های خود را سکه خریده یا در بانک سپرده‌گذاری کرده بود؛ الان چه وضعیتی داشت. در حالی که مساله و ماهیت نظام بیمه‌ای چنین پرسش‌هایی را بر نمی‌تابد و رویکرد بحران، اساس و فلسفه نظام تاسیسی بیمه‌ای را نادیده می‌گیرد و بر این باور است که دوره اینگونه نظام‌ها تمام شده و باید بر اساس رویکردهای فردگرایانه، عقل معاش غالب باشد و به سمت بیمه‌ها و حساب‌های انفرادی برویم. همه این موارد در سال‌های اخیر در اصلاحیه قانون

استخدامی کشور مطرح بوده است که البته تا به امروز هیچ یک تصویب نشده‌اند. باید همیشه به سمت گونه‌های انفرادی نظام‌های بیمه‌ای برویم.

در مقابل این رویکرد، دو رویکرد بدیل وجود دارد یکی رویکرد ثبات و دیگری رویکرد شهروندی. هر سه رویکرد ممکن است در صورت مساله مشابهت‌هایی داشته باشند اما در واقع دارای تفاوت‌های خیلی جدی هم هستند. اساس رویکرد ثبات بر همبستگی اجتماعی است و می‌گوید مساله اصلی در نظام بیمه‌ای و بازنشستگی این است که قشرهای مختلف اجتماعی به ویژه نخبگان سیاسی به همبستگی اجتماعی پشت کرده‌اند و مسوولیت‌های فردگرایانه را به مثابه یک ایدئولوژی در مناسبات اجتماعی در پیش گرفتند. در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی، آموزش، سلامت، اشتغال، مسکن و... با توجه به روند جداسازهای که اتفاق افتاده، نمی‌توانیم نظام بازنشستگی و نظام بیمه‌ای را مقصر بدانیم بلکه تغییرات فرهنگی و ارزشی که در نتیجه این سیاست‌ها و فهم جدید گروه‌های نخبه سیاسی اتفاق افتاد؛ عامل این اتفاق هستند نه اینکه نظام بیمه‌ای مقصر وضعیت فعلی باشد. از طرفی در نقد رویکرد بحران می‌گویند همین وضعیت فردگرایانه که به وجود آمده مخاطره‌های شغلی از جمله بازنشستگی که بنا بوده تحت یک نظام همبسته اجتماعی پوشش داده شود را به «فرد» تبدیل کرده‌ایم و در واقع مخاطره جمعی را بر دوش فرد می‌گذاریم و می‌گوییم هر فرد باید در قبال خود و آینده‌اش مسوولیت داشته باشد و همین ادبیات است که بحران و ابربحران را شکل داده و هراسی را در جامعه ایجاد کرده که در نتیجه جامعه را نسبت به همبستگی که در نظام بیمه‌ای به وجود آمده تضعیف و بی‌اعتماد می‌کند. می‌توانیم برای یک دهه اخیر نمونه‌هایی را مثال بزنیم که تعداد کسانی که بیمه‌های اختیاری پرداخت می‌کردند دچار ریزش شدند و گفتند اگر آینده تامین اجتماعی این اندازه تیره و تاریک است چرا باید حق بیمه پرداخت کنم؟ در بعضی از دوره‌ها بیش از 20 درصد از بیمه‌پردازان سازمان تامین اجتماعی، بیمه‌پردازان اختیاری بودند یعنی افرادی بودند که بدون داشتن کارفرما، به صورت انفرادی حق بیمه پرداخت کرده‌اند.

رویکرد سومي هم به نام رویکرد «شهروندي» وجود دارد که معتقد است مساله نظام بیمه اي فراتر از مسائل فني و حسابداري بوده و باید مساله نظام بیمه اي و سالمندان و بازنشستگی را در کلیت نظام اجتماعي و اقتصادي ببینیم و در کل چرخه نیروي کار از کودكي تا سالمندي را باید به لحاظ وضعیت اشتغال، مهارت آموزي، نظام سلامت، نظام آموزش و... بررسی کنیم. در رویکرد شهروندي آنچه موجب مساله نظام بازنشستگی میشود مساله نابرابري هاي نهادينه شده و استثناسازي هاي گسترده اي است که در جوامع به وجود آمده اند. اگر بخواهیم به لحاظ فني روي نظام بازنشستگی دقیق شویم؛ بسياري از مسائلي که این سیستم با آنها مواجه است مربوط به دوران پیش از بازنشستگی است مثل نابرابري هاي گسترده در نظام دستمزد. از دهه 1340 در ایران تلاش میشود يك نظام هماهنگ پرداخت براي کارکنان دولت وجود داشته باشد اما هر بار چنین تلاشي صورت گرفت در همان قانوني که درحال تنظیم براي نظام هماهنگ است؛ درصد قابل توجهي از دستگاه هاي دولتي خود را از این قانون مستثني میکنند. براساس پژوهش هايي که در پنج سال اخير در حوزه صندوق بازنشستگی داشتیم يك تعارض جدي وجود دارد مثلا دستگاه هايي هستند که به استناد يك مصوبه شوراي عالي انقلاب فرهنگي خود را از شمول برخي قوانين بیمه اي مستثني کرده اند و این مساله همه اينها را به يك گروه خاص تبدیل کرده که از طرفي بخشي از هزینه ها را به صندوق بازنشستگی تحميل میکند. جايي که من رویکرد بحران را نقد کردم و درباره رویکردهاي بدیل آن توضیح دادم؛ گفتم که به دلیل بدپرداختن به این مساله باعث شدیم صورت بندي درستي هم از آن شکل نگیرد و امکان گفت و گو فراهم نشود در نتیجه تحلیلهای بدیل به نوعي نادیده گرفته میشوند.

از طرفي در ایران مثل خیلی از کشورهای دیگر اساسا نظام بازنشستگی و بیمه اي یکپارچه نداریم. داستان صندوق بازنشستگی يك گونه متفاوت از نظام بیمه اي است که تقریبا هیچ شباهتي به سازمان تامین اجتماعي به عنوان بیمه گر بزرگ کشور ندارد. دکتر میدري به سه نکته مهم اشاره کردند. اول اینکه پوشش نظام بیمه اي در ایران بسیار پایین است. سال گذشته معاونت وزارت کار و رفاه اجتماعي گزارشي درباره فقر منتشر کرد که در آن آمار شاغليني که تحت پوشش هیچ بیمه اي نیستند حدود 11 میلیون نفر بود. رویکرد ثبات میگوید اگر دنبال حل مساله هستید ابتدا باید به دنبال افزایش پوشش باشید. این درحالي است که در ارتباط با بازار کار الان در شاخصهائي که

استفاده میشود مساله، نسبت شاغلین بیمه‌شده نیست بلکه این است که چند درصد از افرادی که در سن اشتغال هستند تحت پوشش بیمه‌پرداز قرار گرفته‌اند. به عبارت دیگر مساله نرخ مشارکت اقتصادی و نیروی شاغل هم مهم است. هیچ‌کس به این توجه نمی‌کند که الان متوسط نرخ مشارکت اقتصادی در اروپا بین 70 تا 80 درصد است در حالی که این نرخ در ایران به 45 درصد می‌رسد و سال‌هاست که در این 45 درصد ثابت مانده‌ایم. در بسیاری از کشورها نرخ پوشش بیمه‌ای بالای 80 درصد است و شاغلان تحت پوشش بیمه اجتماعی هستند در حالی که در ایران حدود 55 درصد تحت پوشش بیمه‌ای قرار دارند.

دومین مساله تعارضات در صندوق بازنشستگی کشوری بود و مهم‌ترین موضوعی که در نظام اشتغال و بازنشستگی وجود دارد همین تبعیض است. مثلاً همه در یک دولت مشغول به کار هستند؛ سطح تحصیلی و سوابق و حتی شرایط کاری نسبتاً یکسان دارند اما میزان حقوق و مزایایی که به آنها پرداخت می‌شود بسیار متفاوت است و همین موضوع برای جامعه شاغل به شدت آزاردهنده است. جدا از این هم درون بخش خصوصی و میان بخش خصوصی و دولتی هم تفاوت‌ها زیاد است و همه این موارد جزو تبعیض‌های قانونی هم هستند در واقع هر سازمان و جریانی برای خود استثناهایی را قائل شده یا در نظام بودجه‌ریزی کشور بعضی دستگاه‌ها اصطلاحاً پایه بودجه‌ای قوی‌تر و منابع اختصاصی در اختیار دارند که علاوه بر حقوق، انواع مزایای جانبی برای نیروهای خود تعریف می‌کنند در حالی که همه در یک دولت شاغل هستند و منابع همه آنها از یک قانون بودجه تامین می‌شود. بنابراین باید یکسری قوانین همگانی را در این حوزه‌ها ایجاد کنیم که متأسفانه داخل کشور به آن بی‌توجهی شده است. در همین برنامه هفتم قانونی که برای سن بازنشستگی نوشته شده در پایه پایین تبصره و در تبصره هم استثناهایی را ایجاد می‌کنند این مساله باعث می‌شود که گروه‌های زیادی بخواهند خود را در این استثناءها جای دهند. مثلاً در دو سال اخیر تعریف از ایثارگری عوض شده و گروه‌های بیشتری می‌توانند به عنوان شاهد و ایثارگر از این سهمیه برای ورود به دانشگاه استفاده کنند. این اتفاق در حوزه بازنشستگی هم می‌تواند رخ دهد. دولت و مجلس اصلاح نظام بازنشستگی را از بدترین نقطه ممکن شروع کردند به همین دلیل با توجه به مواردی که گفتم به شدت مخالف قانون افزایش سن بازنشستگی هستم و دولت و مجلس اصلاح نظام بازنشستگی را از بدترین نقطه ممکن شروع کردند و زمانی که گام اول را اشتباه برداریم ممکن است راه هرگونه اصلاح را در نظام بازنشستگی ببندیم؛ همان‌گونه که در حوزه‌های دیگر قبلاً هم تجربه کرده‌ایم.



آقای میدری می‌خواهم از بخش همبستگی که دکتر امیدي گفتند مثالی بزنم. با حدود 10 نفر از افرادی که در دستگاه‌های مختلف یا در شرف بازنشستگی یا بازنشسته هستند گفت‌وگو کردیم با این رویکرد که فرض کنید ما مدافع افزایش سن هستیم. عمده حرف این افراد این بود که چرا وقتی این همه تبعیض در نظام پرداخت و دستمزد وجود دارد؛ از «سن» شروع می‌کنید؟ همچنین موضوع دیگری که مطرح می‌کردند همین بحث تبعیضها بود و اعتقاد داشتند به آنها ظلم شده و جای دیگری این نقصانها وجود دارد و صندوقها جوابگو نیستند. چه پاسخی برای این سوالها می‌توان داشت و به این دغدغه‌ها چه جوابی می‌توان داد؟

میدری: زمانی که معاون رفاه بوم اولین لایحه‌ای که سال 1393 به شورای رفاه بردیم؛ بحث فراگیر شدن بیمه برای افرادی بود که تحت پوشش بیمه نیستند. طرحی که دادیم این بود؛ اگر قانون بخواهد رعایت شود؛ دولت باید سه درصد حداقل دستمزد را به همه شاغلان کم کند. این سه درصد در آن زمان، 50 هزار تومان میشد. گفتیم دولت اعلام کند که 50 هزار تومان به حساب هر شاغل واریز می‌کند و شاغلان ماه به التفاوت آن را در صندوق سازمان تامین اجتماعی یا ... بگذارند تا پوشش را بالا ببریم و اتفاقاً استدلال هم این بود که با این اقدام پایه صندوق تامین اجتماعی بالا می‌رود و بار مالی آن کم می‌شود و می‌توان به سمت پایداری رفت. سال 98 یا 99 بود که لایحه دیگری را به سران سه قوه برای رفع تبعیض بردیم و در جلسات متعدد نشان دادیم که چه تبعیضهایی در این صندوق وجود دارد. آن زمان گفتیم 1800 میلیارد تومان را لازم نیست دولت بدهد ولی برای پرداخت 50 هزار تومان از پایه حقوق متعهد شود اما اواخر عمر دولت دوازدهم بود و این امر میسر نشد.

با دکتر امیدي موافق هستم که باید نگاه همبستگی وجود داشته باشد و همواره پوشش فراگیر و رفع تبعیض از ابزار کاهش فقر هستند و البته شعاری که بنیانگذاران این صندوقها در دنیا دادند این بود که در زمان جنگ جهانی اول ما همه باهم برابر بودیم حالا هم باید در حداقلها برابر باشیم. افراد در هیچ کشوری برابر نیستند اما از کف حمایت اجتماعی برخوردار هستند. با این وجود من با افزایش سن بازنشستگی موافق هستم به دلیل همین اختلاف دیدگاهی که وجود دارد. شرایط موجود در ایران، وضعیت انحراف از سیاست به نفع گروه‌های پر قدرت است و به راحتی آن جمعیت هفت میلیون نفری فراموش شدند. کسی از تبعیضها حرفی نمی‌زند. موردی که دکتر امیدي اشاره کردند امتیازی بود که به ایثارگران دادند و 1000 میلیارد تومان بار

مالي دارد. چرا اين اتفاق بايد بيافتد؟ مثلا كساني كه بيشتر ايتار كردند الان بايد در اين كفه‌هاي متفاوت قرار بگيرند؟ آيا درست است؟ ما مي‌گوئيم هر كسي كه شاغل است و نمي‌تواند بيمه شود و كمتر از حداقل دستمزد را دارد دولت به او كمك كند حتي حالت صندوق را در نظر گرفتيم كه اين افراد در پنج سال اول پولي ندارند دولت مثل يك وام اين حق بيمه را پرداخت كند و حتي از خانه كارگر هم درخواست كردم از اين طرح حمايت كند. مشكل ما اين است كه الان شش ميليون نفر سالمند بالاي 60 سال داريم كه نزديك به دو ونيم ميليون نفر از آنها جزو دهك‌هاي پايين هستند، بيمه ندارند تحت پوشش كميته امداد و بهزيستي هم نيستند و اين فقر سالمندي است. كشورهايي با درآمد سالانه مشابه ما اين افراد را تحت پوشش برده‌اند بنا بر اين وضعيت موجود، اصلا به نفع كارمندان دولت نيست و فقط به نفع كارمندان تهران است. وقتي بانك‌ها و مدارس خصوصي تاسيس شد كارمندان گفتند بعد از بازنشستگي وارد بخش خصوصي مي‌شويم و اينها بودند كه مي‌خواستند بازنشسته‌ها را به كار بگيرند و اين قاعده همين الان در تهران برقرار است. در شهرستان وقتي يك معلم در 55 سالگي بازنشسته ميشود نهايت مي‌خواهد مسافرکش بشود پس به نفع اوست كه بتواند سال‌هاي بيشتر همچنان معلم باشد. بنا بر اين در وضعيت عادلانه‌اي به سر نمي‌بريم. با دوستاني در اين بخش اختلاف نظر داريم اما دغدغه من اين است كه مشكل اصلي در نهاد دولت سازمان برنامه و بودجه است و متاسفانه اين سازمان بيشتر بودجه را مي‌فهمد تا برنامه و به اين فكر مي‌كند با كسري بودجه چه كار كند. در دوره قبل با ما همكاري ميشد اما در نهايت مي‌گفتند پول نداريم. اما واقعا چرا براي هفت ميليون نفر كاري انجام نمي‌دهيد؟ حالا كه دولت چنين تصميمي گرفته، گروه‌هاي اجتماعي بگويند پس بقيه چي؟ چرا بايد با 65 سال كار كنم ولي عده‌اي با 52 سال سن بازنشسته شوند؟ در جامعه امروز با مشكلي روبه‌رو هستيم كه در اقتصاد به آن استاتوس مي‌گويند. ما به حفظ وضعيت موجود تمايل داريم و همه از تغيير مي‌ترسند و اين ترس، دولت و جامعه را به سمت يك نوع سكون عجيب كشانده است. دولتي كه براي افزايش سن بازنشستگي تصميم مي‌گيرد نگران راي نيست و راي خود را هم از دست خواهد داد اين ايرادي ندارد مهم تصميمي است كه گرفته است. خانه كارگر ايران، تشكلهاي كارگري و كشاورزان و همان هفت ميليون نفر و جمعيت بيكاران كشور بايد مطالبه‌گر باشند. طبق گفته‌هاي دكتر اميدي نقدهاي زيادي به اين لايحه وارد است يا حتي ابهامات حقوقي زيادي دارد ولي دولت به دليل كسري بودجه خود دست به اين كار زده است. دولت به دليل كسري بودجه به خصوصي‌سازي در آموزش و پرورش روي آورد در بخش بهداشت و درمان هم به همين دليل

این کار را انجام داد.

الان جامعه مدني ما بايد فعال شود چرا که گروه‌هايي که در جامعه بيمه نيستند؛ صدا ندارند. پس نبايد بر تثبيت وضعيت موجود پافشاري کنيم بنا بر اين با اين دیدگاه دولت با بي را باز کرده که همه آن را ميشنوند. نگويم موافقان افزايش سن بازنشستگي حکومتي و کساني که ميگويند وضعيت موجود باقي بماند مردمي هستند. بايد بدانيم که آن هفت ميليون نفر هم مردم هستند نبايد گمان کنيم مردم همان‌هايي هستند که ميتوانند زود بازنشسته و بلافاصله شاغل شوند. بايد موجي ايجاد کنيم که صندوقها با تمام اصولي که در اقتصاد و رفاه پذيرفتيم اصلاح شوند.

آقاي دكتر اميدي! برداشت من اين است که آقاي دكتر ميدري مساله صندوقها و بازنشستگي را چندوجهي و مسائل مربوط به آن را هم در حوزه کلان مي‌بينند اما معتقدند حالا که افزايش سن بازنشستگي مطرح شده سررشته آن را بگيريم چرا که شروع خوبي براي تغيير است و بايد آن را ادامه داد اما آنچه از صحبت‌هاي شما دريافت شد اين بود که اتفاقا شروع خوبي نيست. لطفا اين تفاوت دیدگاه را شما هم توضيح دهيد.

اميدي: واقعيت اين است که مساله سن بازنشستگي آنگونه که در قانون آمده و فرض کنيم براي مردان 60 سال و براي زنان 55 سال باشد، اگر با انواع استثناسازيها در گروهها و اشخاص خاص، به اين سنين دست نزنيم؛ سن مناسبی براي وضعيت صندوقهاي ما خواهد بود.

به عنوان مثال سازمان تامين اجتماعي به شدت کوشش دارد که ورود به سن بازنشستگي همين 60 سال باشد منتها دولتها با اهداف و نيتهاي متفاوتي از قبيل سياسي، ايدئولوژيك، اقتصادي و ... گاهي شوکهاي بازنشستگي پيش از موعد را ايجاد کرده‌اند و يك موج افزايش بازنشستگي را رقم زدند. در يك سالهايي سن بازنشستگي در سازمان تامين اجتماعي تا سطح 52 سال پايين آمد اما هرچه از اين قوانين خاص فاصله گرفتيم دوباره به سن 60 سال نزديك شديم.

60 سال براي ايران با توجه به شرايط جمعيتي و ميزان اميد به زندگي اصلا سن پاييني نيست و کشورهايي مثل کره جنوبي، ترکيه، چين، مالزي، اندونزي، فيليپين، اوکراين، تایلند و ... مشابه ما هستند و حتي بعضا به دليل مطرح شدن بحث‌هايي مثل تساوي حقوق زنان سن بازنشستگي زنان را هم به مردان نزديك کرده‌اند. نکته اينجاست که

در کره جنوبي سن امید به زندگي 10 سال بالاتر از ايران است يعني چون ما مدام از شكاف بين سن امید به زندگي و بازنشستگي صحبت مي‌کنيم بايد بدانيم که سن بازنشستگي در کره جنوبي مثل ايران 60 سال بوده در حالي که امید به زندگي آن حدود 85 سال است با اين وجود برنامه‌هاي هم براي افزايش سن بازنشستگي نيست. در دوره‌اي که دکتر ميدري معاون وزارت رفاه بودند، دو متن ترجمه شد که يکي از آنها درباره بحران مالي در دهه 90 ميلادي در شرق آسياست. در آن دوران که اصطلاحا دوران بحران بيرهاي شرق آسيا بود؛ در کره جنوبي يك جريان رفاه‌گرا به قدرت رسيدند و در اولين گام به جاي اينکه سياست‌هاي رياضي را عليه بازنشستگان پيش بگيرند؛ به گستراندن حداکثري سياست‌هاي مربوط به نظام بيمه و بازنشستگي پرداختند يعني گسترش برنامه‌هاي بازنشستگي و مستمري سالمندان در همان دوره بحران دهه 90 اتفاق افتاد و همين مساله توانست ثبات نسبتا زيادي را براي مردم و جامعه ايجاد کند. مسائل و شاخصه‌هايي که درباره بحران بازنشستگي در ايران گفته ميشود مثل سن بازنشستگي، نرخ پوشش، نرخ جاگزيني و ... اساسا عوامل بحران نيستند بلکه نشانه‌هايي هستند که عوامل، قبل از آنها بوده و براساس علت‌هايي ديگر به اينجا رسيده‌اند. مثل بازنشستگي‌هاي پيش از موعد که هدف از آن، نه گروه‌هاي اجتماعي بود نه مردم؛ بلکه هدف از آن کوچکسازي دولت بوده است. به خاطر دارم يکي از وزراي سابق آموزش و پرورش در يك مقطعي به دليل بازنشستگي پيش از موعد حدود 160 هزار نفر از معلمان، اعلام کرد که اين قانون، برنامه ما براي کوچکسازي آموزش و پرورش را چند سال به جلو انداخت. آموزش و پرورشي که امروز با کمبود جدي معلم مواجه است يعني خواست دولت اين بوده که بدنه خود را کوچک کند و ما نزديک به 20 سال است که در برنامه‌هاي توسعه مي‌نويسيم به ازاي هر سه يا چهار نفعي که در دولت بازنشسته ميشوند يك نفر در بخش دولتي مجوز استخدام مي‌گيرد چون هدف کوچکسازي دولت است. اين سياست‌ها بودند که منجر شدند سن بازنشستگي پايين بيايد. مساله ديگر تناقضه‌هايي است که بعضا در سياست‌گذاري‌ها وجود دارد. مثلا در قانون حمايت از خانواده و جواني جمعيت پيش‌بيني شده که زنان شاغل اگر در دوره اشتغال خود سه بار فرزندآوري داشته باشند با 20 سال سابقه کار مي‌توانند در 40 سالگي درخواست بازنشستگي دهند. اگر عنوان مي‌کنيم که سن بازنشستگي براي کشور مساله است پس اين تناقضها را چگونه مي‌خواهيم حل کنيم؟

بيش از دو دهه است که دولت تصميم گرفته صندوق بازنشستگي کشوري بميرد و اصطلاحا صندوق ميرانده شود. به همين دليل از دهه 80 حتي

شاغلان بخش دولتي ديگر تحت پوشش صندوق‌هاي بازنشستگي قرار نگرفتند. الان در سازمان تامين اجتماعي بيش از يك و نيم ميليون نفر از بيمه‌شدگان کارمندان دولت هستند. سياست دولت اين بوده که صندوق بازنشستگي کشوري به تدريج منحل شود. بيشتر مواردی که در صحبت‌هاي دکتر میدري و ساير کارشناسان شنیده میشود اغلب مربوط به صندوق بازنشستگي کشوري است. درباره صندوق بازنشستگي لشکري هم اساسا اطلاعي نداريم به دلايل مختلفی همچون نظامي بودن و محرمانگي و... وگرنه برخي از کارشناسان اين حوزه حتي نسبت به وضعيت صندوق‌هاي بازنشستگي لشکري ترديدهايي دارند و معتقد هستند وضعيت اين صندوق نبايد تا اين اندازه بد باشد که نياز باشد بابت کسري بودجه 120 هزار ميليارد تومان بودجه دريافت کند. امروز اگر صندوق‌ها به اين نقطه رسيدند به دليل سياست‌هاي دولت به منظور کوچک‌سازي بوده است. در سال 96 گزارشي در وزارت رفاه تهيه شد درباره قانون نوسازي صنايع و قوانين بازنشستگي پيش از موعد که نکات جالب توجهي دارد. در اين گزارش آمده است که قانون پيش از موعد براي بعضي از دولت‌ها حکم اخراج محترمانه منتقدان را هم داشته است. در برخي از دولت‌ها بازنشستگي پيش از موعد براي کنار گذاشتن زنان از بازار کار رسمي بوده است چون برخي از دولت‌ها به دليل مسائل ايدئولوژيک مخالف اشتغال زنان هستند و حالا بايد جامعه بار اين سياست‌ها را تقبل کند. مساله‌اي که صندوق بازنشستگي به اين روز افتاده صرفا مساله سن بازنشستگي يا مطالبه شاغلان نبوده بلکه سياست‌هاي غلط دولت اين مشکلات را ايجاد کرده است. نکته ديگر که در آن ابهام وجود دارد اين است که در 40 سال گذشته وقتي از اقتصاد صحبت مي‌کنيم عموما اقتصاددانان مطرح مي‌کنند که مشکل اصلي اقتصاد ما کسري بودجه است و عامل اين کسري بودجه را حوزه‌هاي اجتماعي ميدانند. در اواخر دهه 60 و اوایل دهه 70 که سياست‌هاي تغيير اقتصادي شروع شد؛ ابتدا به سراغ آموزش و سلامت رفتند با اين توجه که دليل کسري بودجه اين است که بزرگ‌ترين بودجه‌ها صرف آموزش و سلامت ميشود و بايد اين دو حوزه را از طريق خودگرداني، خصوصي‌سازي، واگذاري خدمات و... کوچک کنیم اما جالب اينجاست که چندي پيش يکي از وزراي دولت آقای هاشمي درباره آموزش و پرورش صحبت مي‌کرد و مي‌گفت اقتصاددانان سازمان برنامه و بودجه در آن زمان ما را توجه کردند که اگر اجازه دهيد مدارس غيرانتفاعي شوند بودجه دولت نصف خواهد شد و ما هم فريب خورديم اما هرچه جلو آمديم متوجه شديم که آموزش و سلامت را خصوصي کرديم مردم ناراضي شدند و اتفاقا کسري بودجه دولت هم افزايش پيدا کرد.

## در ایران ارزان‌تر از همه‌چیز نیروی کار است

به غلط می‌بینم که در ماه‌های اخیر طیفی از اقتصاددانان گفته‌اند يك اشتباه دولت این بوده که عدالت را معادل ارزان‌سازی تعریف کرده است. در حالی که به نظر من در ایران ارزان‌تر از همه‌چیز نیروی کار است. میانگین میزان پرداخت از جیب مردم در حوزه سلامت در شکل میانگین جهانی بین 16 تا 18 درصد و بر اساس گزارش‌های رسمی، این رقم در ایران به حدود 50 درصد رسیده است. کل بودجه سلامت در بخش دولتی، در قانون بودجه سال 1401 حدود 120 هزار میلیارد تومان است که از این رقم تقریباً 58 هزار میلیارد تومان ناشی از خودگردانی بیمارستان‌ها و فروش خدمت به مردم بوده است. به عبارت دیگر حدود 50 درصد از بودجه سلامت از محل اختصاصی نظام درمان است که از جیب مردم گرفته می‌شود.

در اروپا با وجود جنگ در اوکراین، حدود 30 درصد از سبد خانوار صرف مسکن می‌شود درحالی که گزارش اخیر که در ایران منتشر شد حاکی از این است که این رقم در کشور ما به بالای 50 درصد رسیده است.

**بودجه برای دستمزد سبب افزایش تورم می‌شود اما هزینه‌های دفاعی نمی‌شود؟**

بازنشسته و نیروی کار، بخشی از جامعه ایران است اما هر وقت درباره وضعیت حداقل دستمزد صحبت می‌کنیم که باید افزایش پیدا کند، می‌گویند این تصمیم باعث افزایش تورم می‌شود، درحالی که بودجه کشور فقط اینها نیست و سوال اینجاست که هزینه‌های دفاعی در بودجه نمی‌توانند عامل تورم باشند؟ مگر منابع حوزه دفاعی از محل دیگری تامین می‌شود؟ چرا هر وقت از تورم، کسری بودجه، خلق پول و ... حرف می‌زنیم به سراغ حوزه‌های اجتماعی می‌رویم؟ گفته می‌شود یکی از دلایل تورم در کشور این است که نظام‌های بازنشستگی در کشور، نظام‌های سخاوتمندی هستند درحالی‌که طبق صحبت‌های دکتر میدری، بر اساس گزارشی که دولت اعلام می‌کند بیش از 50 درصد از بازنشستگان که مستمري‌اي دریافت می‌کنند کمتر از خط فقر بوده و در سازمان تامین اجتماعی وضعیت بدتر است و حدود 60 درصد مستمري‌هايي که دریافت می‌کنند در حد حداقل دستمزد است. آیا می‌توانیم صرف اینکه نرخ جایگزینی 80 تا 90 درصد است، بگوییم پس ما يك نظام سخاوتمند هستیم؟

**نظام بیمه‌ای ما سخاوتمند نیست، تبعیض‌آمیز است/ قوانین**

## استثناکننده مخرب وضعیت اجتماعی هستند

در حوزه رفاه می‌گویند تفاوت‌های درآمدی در دوره اشتغال نباید به دوره بازنشستگی کشیده شود. یعنی اگر در دوره اشتغال حقوق يك فرد هشت برابر دیگری است که البته طبیعی هم نیست، نباید اجازه دهید دو فرد بازنشسته که هر دو از يك صندوق حقوق می‌گیرند؛ یکی هشت برابر دیگری حقوق بگیرد. هیچ صندوقی در هیچ کجای دنیا با هر وضعیت اقتصادی، چنین تعهدی نمی‌دهد اما ما در سال 1345 مشاغلی چون اعضای هیات علمی دانشگاه‌ها، قضات، کارکنان سیاسی وزارت امور خارجه، کارکنان دیوان محاسبات و ... را مستثنا کردیم و تا به امروز دایره آنها را گسترش هم داده‌ایم در حالی که قوانین استثناکننده مخرب هستند و بیش از اینکه مخرب وضعیت مالی صندوق‌ها باشند مخرب وضعیت اجتماعی هستند به همین دلیل معتقدم که سن بازنشستگی 60 سال برای ایران مناسب بود و اتفاقاً افزایش سن بازنشستگی برخی از این مسائل را که مد نظر دکتر میدری هست حل نمی‌کند و بخش عمده‌ای از شاغلان تحت پوشش صندوق‌های بازنشستگی 28 سال به بالا سابقه دارند و مشمول این قانون نمی‌شوند. مساله مهمی که به‌طور جدی در سازمان تامین اجتماعی به‌طور مشخص با آن مواجه هستیم پایین بودن حداقل دستمزد داخل ایران است چون همین الان حدود 90 درصد از منابع سازمان تامین اجتماعی از محل حق بیمه تامین می‌شود. اصطلاحاً زمانی که دستمزد فریز شود به منابع بیمه‌ای هم آسیب وارد می‌شود چون همه حق بیمه‌ای که به سازمان تامین اجتماعی پرداخت می‌کنیم صرف بازنشستگی نمی‌شود. سازمان تامین اجتماعی سه صندوق دارد. سه درصد حق بیمه به حساب بیکاری، 9 درصد به صندوق سلامت و 18 درصد برای خدمات بلندمدت مثل بازنشستگی واریز می‌شود.

## برآورد 700 هزارمیلیاردی از بدهی دولت به تامین اجتماعی

برآورد فعلی دولت این است که بین 650 تا 700 هزار میلیارد تومان به سازمان تامین اجتماعی بدهی دارد اما آن را پرداخت نمی‌کند در مقابل سازمان تامین اجتماعی برای اینکه بتواند هزینه‌های خود را پوشش دهد باید از سیستم بانکی وام بگیرد و نرخ بهره سود بانکی هم پرداخت کند یعنی دولت نه تنها از طریق عدم پرداخت بدهی هزینه تراشی می‌کند بلکه هزینه‌هایی را مانند سود بانکی به تامین اجتماعی تحمیل می‌کند. نکته دیگر این است که گفته می‌شود نظام بیمه‌ای ما بهره‌وری پایینی دارد. اولاً که چنین موضوعی خود محل بحث است چون يك پروتکل‌هایی در نظام‌های بین‌المللی وجود دارد که به نظام‌های بیمه‌ای می‌گویند معقول نیست که بیشتر از 20 درصد منابع

خود را به بنگاه‌داری اختصاص دهید چون شما سازمان اجتماعی هستید نه نهاد شرکتی و بنگاه اقتصادی. هرچه بیشتر به سمت سرمایه‌گذاری‌های مستقیم گام بردارید فلسفه وجودی خود را زیر سوال خواهید برد و از يك سازمان اجتماعی به يك بنگاه اقتصادی تبدیل خواهید شد. درحالی که در سایر کشورها سیستم بانکی، به اینگونه صندوق و سازمان‌ها حساب‌های ویژه می‌دهد و حفظ قدرت خرید منابع آنها را تضمین می‌کند. در صورتی که در ایران به دلیل بیش از 40 سال تورم بالا در کشور سیستم بانکی نمی‌تواند چنین پوششی بدهد و حتی در دوره‌هایی سازمان تامین اجتماعی منابع خود را در اختیار بانک‌ها قرار داده که نه تنها در مقابل چیزی دریافت نمی‌کرده بلکه ماهیانه پولی هم بابت نگهداشت حساب به سیستم بانکی واریز کرده است. در بررسی بهره‌وری صندوق‌ها در کشورهای OECD باید گفت از حدود 50 کشور عضو OECD فقط دو یا سه کشور هستند که بهره‌وری صندوق‌هایشان بالای 10 درصد است و عموماً در حد پنج یا شش درصد هستند. بهره‌وری ششدهشتا هم با وضعیتی که دارد پنج یا شش درصد است که برای این سطح از تورم در ایران کافی نیست. بر اساس گزارش وزارت رفاه در سال‌های گذشته، از 223 شرکتی که سازمان تامین اجتماعی داشته 201 شرکت توسط دولت بابت رد دیون به تامین اجتماعی داده شده است که عموماً به لحاظ سطح فناوری و تکنولوژی و نیز متورم بودن بدنه نیروی انسانی عمدتاً زیان‌ده و بدهکار به نظام بانکی بودند و در چنین شرایطی به سازمان تامین اجتماعی تحویل داده شدند. به عبارت دیگر فقط 22 شرکت سرمایه‌گذاری خود سازمان تامین اجتماعی بوده اما نکته جالب این است که در همان گزارش آمده 92 درصد از سودی که عاید ششدهشتا شده متعلق به همان 22 شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی بوده است یعنی 201 شرکتی که دولت به تامین اجتماعی داده فقط هشت درصد از سود را تامین کرده است. حالا باید گفت جامعه کجای این معادله بوده که باید تاوان وضعیت صندوق‌های بازنشستگی را بدهد؟ سال‌هاست که گفته می‌شود سازمان تامین اجتماعی باید سه‌جانبه‌گرایی باشد در صورتی که در يك دوره‌ای برای اینکه يك فرد خاص رییس سازمان تامین اجتماعی شود، اساسنامه سازمان را عوض کردند و بعد از آن هم دولت‌ها دیگر آن اساسنامه را دست نزدند چون گفته می‌شود داخل ششدهشتا بیش از دو هزار پست مدیریتی وجود دارد که به لحاظ سیاسی يك منبع بزرگ رانت است. ما نمی‌توانیم همه این مباحث را کنار بگذاریم و بگوییم با افزایش سن بازنشستگی می‌توانیم کل این اکو سیستم را به هم بزنییم.

تردید نکنید که میراندن صندوق بازنشستگی به نوعی تعمدي بود و



آگاهانه این صندوق به سمت این وضعیت رفته و درباره اینکه دولت در حال کمک به صندوق بازنشستگی کشوری است ابهام وجود دارد. از سال 1287 که قانون وظایف در ایران تاسیس شد کارمندان دولت شروع به پرداخت حق بیمه به خزانه دولت کردند. در سال 1301 قانون استخدامی و بازنشستگی هم تصویب شد و این حق بیمه افزایش هم پیدا کرد تا سال 1345 دولت سهم کارفرمایی برای کارمندان خودش هم تعیین نکرد. در قانون استخدامی سال 1345 مصوب شد که دولت هم باید برای کارکنان خود حق کارفرمایی بپردازد. این حق بیمه سال 64 فقط یک بار در بودجه ذکر شد و سندی هم برای پرداخت وجود ندارد این یعنی از سال 1287 تا به امروز عمر صندوق بازنشستگی 115 سال است و 90 سال یعنی تا سال 77 معلوم نیست منابع بیمه‌ای کجا ذخیره شده‌اند. به عبارت دیگر حق بیمه وارد خزانه شده اما متحمل‌ترین تفسیر این است که دولت مواجهه‌ای که با حق بیمه آن 90 سال داشته به مثابه نوعی از مالیات بوده و در قالب بودجه خود آن را هزینه کرده است و از سال 77 است که صندوق بازنشستگی نظم پیدا کرد و تا قبل از آن این صندوق ماهیت دیگری داشت و اتفاقاً باید به یک صندوق عمومی تبدیل و حق بیمه معادل مالیات دانسته می‌شد. نمی‌توانیم بگوییم الان دولت در حال کمک به این صندوق است چون فرض دولت این بوده که شاغلینی برای من کار می‌کنند و حقوق پرداخت می‌کنم بازنشسته هم که شوند حقوق بازنشستگی دریافت می‌کنند ما نمی‌توانیم درباره چنین صندوقی از ورشکستگی صحبت کنیم و نمی‌توانیم بگوییم که دولت هم به آن کمک می‌کند. این روند در تاریخ 115 ساله توسط دولت‌ها شکل گرفته است؛ حال سوال اینجاست که آیا منطقی است که دولت سالی 300 هزار میلیارد تومان به این صندوق‌ها بدهد؟ باید نظام بیمه همگانی و تحت پوشش قرار داده شود. معتقدم افزایش سن در برنامه هفتم نمی‌تواند این اکوسیستم را عوض کند چون در همین برنامه قوانینی ضد همین مساله در حال تصویب هستند. ما نیروی کار بی‌ثبات و موقت در کشور زیاد داریم. یک زمانی گفته می‌شد 90 درصد شاغلان چه در بخش خصوصی چه در بخش دولتی نیروی کار رسمی بودند اما با یک روند غیررسمی‌سازی در بازار کار آمار برعکس شده و 90 درصد شاغلین کشور غیررسمی هستند که اتفاقاً چیزی حدود 40 تا 50 درصد آنها بیمه هم نیستند. وضعیت این افراد با افزایش سن بازنشستگی تغییر نمی‌کند.

**حداقل دستمزد باید مبنای تعیین حقوق تمام شاغلین کشور باشد**

در بحث اشتغال و دستمزد، حداقل دستمزد باید مبنای تعیین حقوق تمام شاغلین کشور باشد. یعنی همه شاغلان چه در بخش دولتی چه در

بخش خصوصی باید نسبت به گفت‌وگوهای حداقل دستمزد ذی‌نفع باشند. به ندرت دیده‌ام که برای يك عضو هیات علمی دانشگاه حداقل دستمزد مساله باشد چون وضعیت او هیچ ارتباطی با حداقل دستمزد ندارد درحالی که گروه‌های مختلف شغلی، اساتید دانشگاه، قضات و ... اگر در حداقل دستمزد ذینفع باشند و بدانند که این رقم در میزان حقوق آنها هم تاثیرگذار است يك چانه‌زنی جمعی علیه فریز کردن بازار کار اتفاق می‌افتد. درحال حاضر مبنای حداقل دستمزد در دوره اشتغال به‌شدت نابرابر است و چون محل نزاع یکسانی نداریم هرکس به دلیل صدای بلندتری که دارد برای خود چانه‌زنی می‌کند. باید وضعیت اشتغال را به يك وضعیت همگانی تبدیل کنیم که برای همه منفعت داشته باشد.

**آقای دکتر میدری چرا بنگاه‌داری در صندوقها به این شکل است و چرا صندوقها بنگاه‌داری می‌کنند؟ آیا این تعابیری که صندوقها حیاط خلوت دولتها هستند درست است؟ چرا کسی نمی‌تواند این بخش را اصلاح کند؟ اگر قرار باشد در صندوقها اصلاحی صورت گیرد و کمکی به بازنشستگان شود؛ تحول در بنگاه‌ها را چگونه باید ببینیم؟**

**میدری:** تا زمانی که کل واقعیت را کنار هم نگذاریم و خودمان را در موضع اداره کشور قرار ندهیم نمی‌توانیم مسله را به راحتی حل کنیم. دکتر امیدی به حداقل دستمزدها اشاره کردند در صورتی که در کشور ما مثلا پتروشیمی نمی‌تواند همان حداقل حقوقی را داشته باشد که يك مهدکودک در شهرستان دارد با این روش اشتغال را نابود می‌کنیم. اشتغال مساله‌ای است که باید منطقه‌ای باشد. باید طبق توافقیهای بخشی شکل داده شود. به کرمانشاه رفته بودم و آنجا فردی می‌گفت چگونه در کرمانشاه تفکیک را انجام دهیم که بتوانیم حداقل دستمزدی که برای تهرانی‌ها تعیین کردید، اینجا وضع کنیم؟ بنابراین هر بخشی مختصات خودش را دارد و قطعا در تهران یا شهرهای بزرگ باید حداقل‌های دستمزد بالا باشد. در زمان حضورم در وزارت رفاه مشکل بنگاه‌داری را مستند کردیم و گفتیم باید چگونه این وضعیت تغییر پیدا کند. وضعیت خط فقر و بازنشستگان را مشخص و فرقه‌ها، تبعیضها، سخاوتهای بی‌موردی که برخی گروه‌ها ایجاد کردند و البته دولتهایی که رای می‌خواستند را آشکار کردیم. حالا چرا به این وضعیت رسیدیم؟ من معتقدم که مردم به خوبی حضور داشته‌اند یعنی این‌طور نبوده که فقط اندیشه‌های غلط ما را به این نقطه رسانده است. اندیشه غلط هم این بود که باید دولت را کوچک کنیم اما وقتی اعضای هیات علمی، قضات، پرستاران، کارگرانی که در حاشیه تهران هستند و ... خودشان را از قانون کار استثنا کردند؛ اینها مردم پرزور بودند. در واقع يك

رانت خاص و يك رانت عوام وجود دارد. در ايران فقط دو سال آخر مبناي پرداخت حقوق بازنشستگي است اما ما گفتيم بايد ببينيد از ابتدا چند برابر حداقل دستمزد پرداخت مي‌كنيد و به اندازه متوسط حداقل دستمزد براي بازنشستگي تعيين شود اما همه داريم سوءاستفاده مي‌كنيم. 28 سال پايين بوديم اما دو سال آخر با رانت و رابطه خود را بالا مي‌بريم. نمي‌توان اينگونه کشور را اداره کرد. فرض كنيد هيچ‌گونه فسادي در کشور وجود نداشت ولي آيا مي‌توان اينگونه کشور را اداره کرد که صندوق بازنشستگي 23 سال بازنشستگي و 28 سال مستمري بدهد که بعد از آن هم اناث مشخص شود و به دختر متوفي تا آخر عمر حقوق مي‌دهند. موردی داشتيم که فردی سال 49 بازنشسته شده اما هنوز دخترش مستمري دريافت مي‌کند. کجاي دنيا اينگونه است و چه کسانی چنین شرايطي را رقم زدند؟

### اگر دنبال کاهش فقر هستيم بايد دنبال افزايش ماليات باشيم

اگر به چند موضوع در کشور نپردازيم، نمي‌توانيم هيچ مساله‌اي را حل كنيم. اول اينکه در ايران بعضي از گروه‌ها قدرت بيشترى دارند که ضد مردم نيستند بلکه بخشي از مردم هستند. اين تئوري در کتاب انقلاب‌هاي اجتماعي وجود دارد که مي‌گويد شکاف بالايي در حکومت و فشار از پايين سياست‌هاي رفاهي را در ايران شکل داده است. سياست‌هاي رفاهي فقط اين نبود که دولت مي‌خواست گماشته ايجاد کند. اين موارد در کنار گروه‌هاي پر قدرت بودند. سياست‌هاي رفاهي زماني ايجاد ميشود که اگر دنبال کاهش فقر هستيم دنبال افزايش ماليات هم باشيم. درست است که پول نفت در کشور هست اما با اين ميزان ماليات‌ستاني نمي‌توان رفاه را در کشور ايجاد کرد. بايد مثل کشورهای ديگر هزینه اداره عمومي شش درصد و بازنشستگي بين 8 تا 11 درصد GDP باشد و اتفاقاً ماليات‌ستاني بايد 40 درصد باشد. بايد 40 درصد GDP ماليات گرفت تا بتوان کشور را اداره کرد. بايد در بخش مدني جامع‌نگري داشته باشيم و تلخ و شیرين را با مردم در ميان بگذاريم. يکي از خطاهای اندیشه‌اي که در ايران مرتکب شدیم ذخيره داشتن صندوق‌هاي بازنشستگي است. صندوق‌هاي بازنشستگي در بعضي از کشورها مثل انگليس نبايد اصلاً ذخيره داشته باشند. شاغلين بايد کسورات بدهند تا مستقيم به بازنشستگان پرداخت شود چون اگر در شرايط تورمي پول را در بانک بگذاريد تورم نابودش مي‌کند؛ کاري که ما تا سال 67 انجام مي‌داديم. هيچ کشوري نمي‌تواند سالم صندوق‌داري کند چون صندوق جايي است که نبايد دولت حضور داشته باشد. بنگاه جاي بخش خصوصي است که بتواند رقابت کند. کشورهای ديگر بنگاه‌ها و

بازار بورس متفاوت با ایران دارند. در اقتصاد ایران این پولها ذخیره و بعد در این ذخایر تبدیل به بنگاه شده که همین مساله ما را به يك پدیده منحصر به فرد تبدیل کرده است و دولتها علاقه دارند همین راه را ادامه دهند چون حیاطخلوت تمام دولتهاست. گفتند حقوقهاي نجومی گرفته میشود. ما حقوق این افراد را از سیستم بانکی جمع کردیم و انتشار دادیم و گفتیم این فسادها وجود دارد ولی واقعیت این است خطایی مرتکب شده‌ایم که این صندوقها پولها را داشته باشند در صورتی که باید مثل خیلی از کشورها این پولها گرفته و به بازنشسته‌ها داده شود البته در شرایطی که همه سالم‌سازیها صورت پذیرد و تمام قواعد رعایت شوند. بنابراین نمیتوان با قوانین موجود کشور را اداره کرد.

**ضرورت فعال شدن جامعه مدنی/ میزان تشکلیافتگی جامعه صنفی ما تعیین‌کننده امتیازی است که از حکومت می‌گیرد**

اینکه تجربه کشورهای دیگر در افزایش سن بازنشستگی چه بوده را رها کنیم. پروژه من این است که بخش دانشگاهی نباید منفعل باشد. معتقدم فعال کردن جامعه مدنی برای ایجاد صندوقهای پایدار و فراگیر، کارآمد و با کفایت زندگی باید به يك پروژه اجتماعی تبدیل شود. تا زمانی که جامعه ساکت است همین وضعیت ادامه دارد. در شهری مثل کرمان که تشکلهای ضعیف هستند حقوق کارگر معدن يكسوم حقوق کارگر معدن در اصفهان است. میزان تشکلیافتگی جامعه صنفی ما تعیین‌کننده امتیازی است که از حکومت می‌گیرد.

**دولت رفاه باید مالیات بگیرد**

جامعه ایران در سطح کلان منفعل است اما وقتی وارد گروههای مختلف میشویم، می‌بینیم که هر گروه دقیقاً میداند چگونه باید از حکومت امتیاز بگیرد و آنهایی که متشکل نیستند بی‌هیچ می‌مانند. حالا جامعه دانشگاهی باید این پروژه را عوض کند و بگوید دولت رفاه باید مالیات بگیرد، انضباط مالی داشته باشد، شفاف باشد، هزینه‌های نظامی باید کاهش پیدا کند و مدل خرج کردنش اینگونه باشد.

در دوره کاهش سرمایه اجتماعی که مردم نسبت به حاکمیت نگاه بدبینانه دارند شما شجاعانه صحبت میکنید ولی به هر حال این باور وجود دارد که به قول شما دانشگاهیها پای کار بیایند و ... اما آنجایی که سهم حاکمیت میشود تجربه زیستی من نشان میدهد که تغییر نمی‌کند.

**میدری:** این مساله بستگی به این دارد که ما چقدر خودمان را صاحب قدرت بدانیم. من دعوت می‌کنم که بیایید وارد بازی شوید. خیلی جاها سخاوتمندانه خرج کردیم مثلا بیمه بیکاری پنج‌ساله را به يك گروه دادیم اما همه جای دنیا مدت این بیمه يك یا دو است. چه کسی باید این تغییر را ایجاد کند؟ اگر دولت پنج سال را به دو سال تبدیل کرد همه باید حمله کنیم؟ در صورتی که تبدیل پنج سال به دو سال درست است اما از بین 24 میلیون شاغل فقط هشت میلیون نفر بیمه بیکاری دارند چرا بقیه بیمه بیکاری نداشته باشند؟ آیا در این بازی انقدر قدرت داریم که پنج سال را به دو سال و هشت میلیون را به 24 میلیون نفر برسانیم؟

**سوال من این بود که دولت، بیمه بیکاری را از پنج سال به دو سال برساند اما آیا حاضر است دست از بنگاه‌داری هم بردارد؟ قطعا پاسخ منفي خواهد بود.**

**میدری:** بنگاه‌داری خیلی پیچیده است. آن زمان صندوق را وارد بورس کردیم اما سازمان تامین اجتماعی بیشتر ضرر کرد. اوایل بنگاه‌داری می‌گویند حداقل باش. حالا در سیستم حقوقی ایران بنگاه‌دار تمام حساب‌های خود را پایان سال خالی می‌کند چون اگر يك درصد هم سهام داشته باشی همه مالیات را باید پرداخت کنی. اتفاقی که می‌افتاد این بود که سهام‌دار عمده پوست کسانی را که سهام خرد داشتند، می‌کند. در واقع او بنگاه‌داری می‌کرد. داستان این است ما اصلا نباید بنگاه‌دار باشیم باید به سمت قوانینی برویم که همان اندازه که از شاغلین می‌گیریم به بازنشستگان بدهیم. ذخیره شدن در شرایط تورمی با این وضعیت سیاسی اجازه نمی‌دهد تصمیم درست بگیریم.

**افزایش سن بازنشستگی را بهانه‌ای برای گفتمان‌سازی کنیم**

از دولت بخواهیم به صورت معقول این بیمه بیکاری را به 24 میلیون نفر افزایش دهد. خیلی جاها می‌توانیم بازیگر باشیم. برای مساله بنگاه‌داری هم باید به شکل منطقی مشکل را حل کنیم. مثلا در شرکت هوایی آسمان سرانه پرسنل بیش از همه خطوط هوایی است به خاطر همان فشارها و امتیازهایی که می‌خواستند بدهند. حالا باید با چنین شرکتی چه کرد؟ نمی‌خواهم بگویم راه‌حل ندارد ولی همین جریان مثل دانشگاه، خانه کارگر و ... که می‌خواهد اصلاح کند باید ابتدا به مسائل تکنیکی وارد شود. معتقدم این مساله افزایش سن بازنشستگی را باید بهانه‌ای برای گفتمان‌سازی قرار دهیم، برای حضور فعال نیروی‌های مدنی در عرصه اصلاح صندوق‌های بازنشستگی تا به سمت اهدافی که ابتدا گفتم

گام برداریم.

با توجه به تصمیم مجلس و انتقاد رییس مجمع تشخیص به این قانون، شما امیدوار هستید که این مسیر باز شود یا اینکه گمان می‌کنید مسیر قانونی این تصمیم گره می‌خورد اما مسیر گفتمان باز می‌شود؟

میدری: به نظر شما نیروهای اجتماعی حاضر هستند که از جلسات ماهانه به یک مشارکت اندیشه‌ورزانه و فعال بیایند یا آنها هم می‌خواهند همچنان بازی را ادامه دهند؟ نمی‌توان گفت که فقط دولت در حال خراب کردن است چون حتی اگر دولت هم درست باشد؛ ناجی نخواهد بود و اتفاقاً جامعه مدنی است که باید نجات‌بخش باشد.

آقای دکتر امیدی، فکر می‌کنم قسمت آخر حرف‌های دکتر میدری شفاف‌تر شد. به هر حال دکتر میدری باوری دارند مبنی بر اینکه جامعه مدنی فارغ از صفر و یک دیدن دولت و رویکردهای سیاسی به هر تصمیمی که دولت‌ها می‌خواهند بگیرند؛ خودشان بازیگر شوند و جامعه نخبگانی به نوعی دیگر در این دوران فطرت وارد عرصه اجتماع شود. دیدگاه شما چیست؟ آیا در این دوره کاهش سرمایه اجتماعی و شکاف میان دولت و ملت این مسیر را درست میدانید؟

امیدی: در بسیاری از موارد با دکتر میدری اتفاق نظر دارم ولی هنوز نتوانستم انطباقی میان باورهای ایشان و دفاع از افزایش سن بازنشستگی پیدا کنم. یکی از اقتصاددانان نهادگرا به نام «پل استریتن» عبارت معروفی دارد به نام «پایان اسطوره» و معتقد است که نه دولت، نه بازار و نه جامعه هیچ‌کدام اسطوره نیستند، هرکدام خوبی‌ها و بدی‌هایی دارند. به هر حال گروه‌های اجتماعی هم به دنبال منافع خودشان بودند کما اینکه در یک جاهایی منافع عموم را نادیده گرفته و در تعارض با منافع عموم بوده است. به رغم تمام بحث‌های کلانی که به لحاظ اجتماعی و اقتصاد سیاسی وجود دارد فکر می‌کنم باید به دنبال نوعی قوانین مشترک برای همه باشیم. متأسفانه گفتمانی از سمت اقتصاددانان در ایران شکل گرفته مبنی بر اینکه خیلی از چیزها را در این 40 سال از جامعه گرفتیم. آموزش، سلامت، امنیت شغلی، وضعیت دستمزد و... را به این روز دچار کردیم.

به نام کوچک‌سازی دولت، حقیرسازی دولت انجام شد

در واقع به نام کوچک‌سازی دولت، حقیرسازی دولت انجام شده است. یعنی کاری کردیم که اگر جایی دولت باید حضور هم داشته باشد؛ دیگر توان حضور ندارد. در این سال‌ها زیاد درباره دوگانه کوچک‌سازی و

حقیرسازی نوشته‌ام. معتقدم کوچک‌سازی آن چیزی نبود که ما انجام دادیم. دولت باید یک ظرفیت‌های تحلیلی، سیاسی و اجرایی همچنان در حوزه‌هایی داشته باشد. دولت در ایران به خروس بی‌محل تبدیل شده است یعنی یک جایی که باید صدای او را بشنویم؛ نیست و جایی که نباید حضور داشته باشد؛ هست و مداخله بی‌مورد دارد. به همین دلیل فکر می‌کنم به یک پیمان یا قرارداد جدید اجتماعی و سیاسی نیاز داریم اما اینکه تا چه حد امکانش وجود دارد؟ باید تا یک حدی گفت‌وگو کرد و باید نیروها و نخبگان اجتماعی حضور داشته باشند و بپذیرند در هر سطحی که توان دارند. طبیعتاً این امر هزینه‌های سیاسی هم خواهد داشت که به نوعی در این سال‌ها آن را تجربه کردیم.

دکتر میدری به درستی تأکید می‌کنند که در هیچ کجای دنیا اینگونه نیست که دختر یک فرد بازنشسته تا سال‌ها بتواند از حقوق بازنشستگی استفاده کند حتی اگر در خانواده‌ای زن و مرد هر دو شاغل باشند و بعد در دوره بازنشستگی، همسر فوت کند، آن همسر می‌تواند حقوق بازنشستگی همسر خود را تا پایان عمر دریافت کند. اطلاع ندارم که در چه شرایطی چنین قوانینی وضع شده اما کشورهای دیگر که این قانون را ندارند، یک نظام رفاهی حاکم است که از یک سنی به بعد برای هر دختری حمایت‌هایی را قائل است و فرد را رها نمی‌کند. مثلاً در دنیا حدود 30 درصد از بیکاران جدای از اینکه سابقه بیمه‌پردازی داشته باشند یا نه، تحت پوشش برنامه‌های بیمه بیکاری هستند. در کشورهای مثل هلند و آلمان بالای 80 تا 90 درصد بیکاران را شامل می‌شود. یعنی افراد در بدو سن ورود به بازار کار اگر شغلی پیدا نکنند حمایت‌هایی از آنها می‌شود اما این موضوع در ایران حدود هشت درصد است. یعنی صندوق بیمه بیکاری در سازمان تامین اجتماعی حدود 400 هزار نفر را پوشش می‌دهد و چون منابع کافی ندارد تفسیرهای سختگیرانه از بیمه بیکاری می‌کند که حتی کسانی هم که سه درصد حق بیمه بیکاری را پرداخت می‌کنند در دوره بیکاری نمی‌توانند از آن استفاده کنند و هرچه قوانین سختگیرانه‌تر باشد استفاده از بیمه بیکاری تبدیل به یک منبع رانت می‌شود. از طرفی درباره همسان‌سازی حقوق بازنشستگان که چند سال پیش مطرح شد و بحث این بود که تا 95 درصد همسان‌سازی صورت بگیرد؛ یکی از پیشنهادات من این بود که به جای 95 درصد همسان‌سازی، 70 درصد انجام دهید ما به‌التفاوت آن را به صندوق بیمه بیکاری تزریق کنید که بیکاران بیشتری را بتوانید پوشش دهید. طبق محاسبات اگر این تزریق انجام می‌شد به جای 400 هزار نفر، دو میلیون نفر بیکار تحت پوشش قرار می‌گرفتند این به نفع بازنشستگان هم بود. چون طبق پژوهش‌ها برخی بازنشستگان می‌گویند

حقوق ما کفاف نمی‌دهد چون دو فارغ‌التحصیل بیکار در خانه داریم در صورتی که اگر صندوق بیمه بیکاری همگی باشد يك بازنشسته هم از آن منتفع می‌شود. زمانی که نظام سلامت ارزان و همگانی باشد تا همه بتوانند از يك خدمات باکیفیت برخوردار شوند؛ آن زمان هم يك بازنشسته نیاز به چانه‌زنی برای افزایش دستمزد ندارد.

## باید يكسري خدمات پایه برای همه افراد

### ایجاد کنیم

دنیا به این سمت رفته که باید يكسري خدمات پایه برای همه افراد ایجاد کنیم. در ایران گاهی تا 36 ماه فرد می‌تواند با ضریبی از حقوق دوره اشتغالش از بیمه بیکاری استفاده کند اما هیچ کجای دنیا وضعیت به این شکل نیست. مساله‌ای که در سازمان تامین اجتماعی وجود دارد اتصال دوره بیکاری به بازنشستگی است و در واقع در ایران دوره بیکاری جزو دوره اشتغال و سابقه شغلی هم به حساب می‌آید اما در دنیا وقتی فرد بیکار است و حقوق بیکاری می‌گیرد سابقه شغلی برای او محسوب نمی‌شود ولی ما از فرد از محل صندوق بیمه بیکاری در دوره بیکاری حق بیمه فرد را هم پرداخت می‌کنیم که جزو سابقه بیمه‌پردازی فرد هم محاسبه می‌شود. در صورتی که سازمان تامین اجتماعی برای پرداخت حقوق دوره بیکاری باید يك سقف تعیین کند که مثلاً نصف حداقل دستمزد را پرداخت کند ولی این پوشش را فراگیرتر کند و به جای 400 هزار نفر يك میلیون نفر را تحت پوشش بگیرد. خیلی از بیکارها به لحاظ قانونی شرایط استفاده از بیمه بیکاری را دارند ولی به دلیل محدودیت منابع صندوق بیمه بیکاری تحت پوشش قرار نمی‌گیرند. منطقی‌تر این است که کفایت خدمات پایین‌تر بیاید اما فراگیرتر شود. می‌توان موارد مهمی را مثال زد که به لحاظ اجتماعی به مراتب از افزایش سن بازنشستگی کم‌هزینه‌تر هستند. من از منظر همبستگی اجتماعی به این قضیه نگاه می‌کنم و باید جلوی نابرابری‌های هک‌شده در جامعه را گرفت و این مساله نیاز به گفت‌وگو دارد اما سیاست‌گذاران هم باید تصمیمات درست‌تری بگیرند. نقطه شروع در اصلاح نظام بازنشستگی می‌توانست خیلی بهتر از این گامی باشد که الان برداشتیم و امیدوارم این مساله گره اصلاحات را کورتر نکند. اگر به گفت‌وگوهایی که دکتر میدری به آن اشاره کردند؛ دامن زده شود می‌توان به راهکارهای عقلانی‌تری رسید. مسائلی مثل رفع تبعیض و مستمری سالمندی يك کار عقلانی بود اما چرا دولت حاضر نشد اینها را انتخاب کند و در عوض سیاست‌های دیگری را انتخاب کرد که اتفاقاً فقط به نفع يك گروه‌های خاص بود. در همان دوران در حوزه آموزش و پرورش



طرح‌هایی مطرح می‌شد که اتفاقاً برای دولت کم‌هزینه‌تر و برای آن منابع تعیین شده بود اما دولت به سمت آنها نرفت و در عوض سیاست‌های ناکارآمدتر و پرهزینه‌تر را جایگزین کرد. نمی‌دانم که گفت‌وگوهای اجتماعی صرف تا چه اندازه می‌تواند به این موضوع ورود کند اما باید راهکارهایی پیدا کرد که به عنوان مسائل همه ما محسوب شود. ما قبل از ماجرای صندوق‌ها هم تورم دو رقمی چهل تا پنجاه درصدی داشتیم و همه این موارد را بدون صندوق‌ها هم تجربه کردیم و نمی‌توانیم بگوییم فقط مقصر صندوق‌ها هستند.

---

میدری: ما به حفظ وضعیت موجود تمایل داریم و همه از تغییر می‌ترسند و این ترس، دولت و جامعه را به سمت يك نوع سکون عجیب کشانیده است. دولتی که برای افزایش سن بازنشستگی تصمیم می‌گیرد؛ نگران رای نیست و رای خود را هم از دست خواهد داد. این ایرادی ندارد مهم تصمیمی است که گرفته است. خانه کارگر ایران، تشکلهای کارگری و کشاورزان و همان 7 میلیون نفر و جمعیت بیکاران کشور باید مطالبه‌گر باشند

میدری: جامعه ایران در سطح کلان منفعل است اما وقتی وارد گروه‌های مختلف می‌شویم، می‌بینیم که هر گروه دقیقاً می‌داند چگونه باید از حکومت امتیاز بگیرد و آنهایی که متشکل نیستند بی‌هیچ می‌مانند. حالا جامعه دانشگاهی باید این پروژه را عوض کند و بگوید دولت رفاه باید مالیات بگیرد، انضباط مالی داشته باشد، شفاف باشد، هزینه‌های نظامی باید کاهش پیدا کند و مدل خرج کردنش اینگونه باشد

امیدی: مسائل و شاخصه‌هایی که درباره بحران بازنشستگی در ایران گفته می‌شود، مثل سن بازنشستگی، نرخ پوشش، نرخ جایگزینی و ... اساساً عوامل بحران نیستند. بلکه نشانه‌هایی هستند که عواملی، قبل از آنها بوده و بر اساس علت‌هایی دیگر کار به اینجا رسیده است

امیدی: بازنشسته و نیروی کار، بخشی از جامعه ایران است اما هر وقت درباره وضعیت حداقل دستمزد صحبت می‌کنیم که باید افزایش پیدا کند؛ می‌گویند این تصمیم باعث افزایش تورم می‌شود. در حالی که بودجه کشور فقط اینها نیست و سوال اینجاست که هزینه‌های دفاعی در بودجه نمی‌توانند عامل تورم باشند؟

امیدی: دولت در ایران به خروس بی‌محل تبدیل شده است یعنی يك جایی که باید صدای او را بشنویم، نیست و جایی که نباید حضور داشته باشد، هست و مداخله بی‌مورد دارد. به همین دلیل فکر می‌کنم

به يك پيمان يا قرارداد جديد اجتماعي و سياسي نياز داريم

منبع: روزنامه اعتماد 12 دي 1402 خورشیدی